



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۵/۳۱

عبدالباری جهانی

## عندلیبی که فراموش نموده ایم

گرچه چندی قبل شاعر شیوا بیان مرحوم محمدحسین طالب قندهاری را به طور بسیار مختصر معرفی نموده ام و یگانه علت اختصار کلام، نداشتن دسترسی به اشعار فارسی او بود. درین مختصر، که به هیچوجه حق دین آن شاعر وطنخواه و شیوا کلام را ادا نخواهد نمود، کوشش میکنم تا او را بهتر از قبل معرفی نمایم.

پښتو ټولنه تنها چند قطعه شعر او را که به زبان پښتو سروده بودند بسال ۱۳۵۶، که مصادف با وداع دایمی او با وطن عزیز خود بود، بچاپ رسانده بود. این مجموعه کوچک، که سراپا حاکی از وطن پرستی جناب طالب حسین بود، بمناسبت سیمینار بین المللی « په دوو وروستیو پېړیو کې د پښتو د چاپ سویو آثارو سیمینار » به نشر سپرده شده بود و چون بنده هم عضو علمی آن سیمینار بودم یک نسخه برایم هدیه شده بود و چه عجب که تا امروز، در جهان دربردی و مهاجرت ها، نردم باقی مانده است.

چندی قبل دو دوست مهربانم، هر یک عاقله مجید و احمدعلی شاه جوادی، دیوان اشعار فارسی محمدحسین طالب قندهاری را، که ما در قندهار او را به اسم طالب حسین میشناسیم، برایم از کلیفورنیا فرستادند و بر من منت گذاشتند.

طالب حسین از اهل تشیع هزاره قندهار و یکی از برجسته ترین منورین آن دیار بود که به فارسی و پښتو شعر میسرود و در هر دو زبان شیوایی فطری خود را طوری حفظ نموده بود که احدی تصور نمی کرد که این اشعار پښتو متعلق به یک فارسی زبان است. خودم شاعر پښتو هستم و در اشعار پښتوی او جزیی ترین نقصی را سراغ ندارم.

طالب حسین بسال ۱۲۸۵ هجری شمسی در غرب قندهار در منطقه گندگان، که محل بودباش اهل تشیع است، دیده بجهان گشوده است. عمر عزیز خود را در راه تنویر نمودن مردم خود و انتقاد نمودن از عیوب دولت و جامعه صرف نمود. شعر و نثر او مملو از بیان نمودن رنجیست که از عقب مانگی جامعه خود و از عیوب حکومتداری وقت و حکام آن زمان میکشیده است.

طالب حسین بالاخره بسال ۱۳۵۶ شمسی وطن عزیز خود را برای ابد ترک نمود و بعد از ۸ سال غربت در شهر قم ایران چشم از جهان فانی پوشیده و در آنجا بخاک سپرده شد. طالب حسین تا آخر عمر مجرد ماند. و طبعاً اولادی را از خود بجا نگذاشته است.

می فهمم که نمیتوان به وسیله یک مضمون مختصر حق این بزرگمرد را بجا آورد. ولی صرفاً برای آشنایی با درد و طرز افاده درد و رنجی که از حالات ناگوار و نا بسامانی جامعه میکشید چند نمونه ای از اشعار او را تقدیم خواننده گان عزیز خود مینمایم:

### از شعر نظر بر قدم:

بازم ای رنجبر از رنج تو در دل شرر است  
آه سوزان من از راز نهنان پرده در است  
دشمن خویشم، کز دوستی ات میشنوم

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزې بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولی

طعنه دوست که از کینه دشمن بد تر است  
 رخت تا منزل مقصود رساندن سخت است  
 در جهانی که همه دزد و دغل راهبر است  
 زور و زر حاصل کار و هنر است اما حیف  
 که به تلبیس و حیل صاحب آن بی هنر است  
 عیب و عار من و تو ای پسر این بس که چرا  
 دسترنج من و تو دستخوش بی پدر است  
 عجب آن نیست اگر شیخ شکم دار شده  
 عجب اینست که از مفت خوری مفتخر است  
 آدمی زاده به هر نوع مفید است و مضر  
 آدمی زاده نباشد که یکی جانور است  
 خان خورد حاصل رنج تو و ملا گوید  
 غم مخور جان برادر که جهان در گذر است  
 تو بگویش که چرا بار همی باید برد  
 خاصه آن بار که از مفت خور و مفت بر است . . . .  
 حق خود، دوست خود و دشمن خود را بشناس  
 تا بدانی که مفاد تو چه و چه ضرر است  
 زندگی را جهش و جنبش و کوشش باشد  
 زندگی نیست اگر بی جدل و بی خطر است  
 راست شو، راست شنو، راست بگو، راست برو  
 تیر را راستی اش سوی هدف راهبر است  
 همدم «طالب» آواره درین شام فراق  
 ناله نیم شب و گریه وقت سحر است.

از علت کار ص ۱۷۷

تا زمیخانه دمی نام و نشان خواهد بود  
 مردم گرسنه را غصه نان خواهد بود  
 مرده تا چند کفن پوش اجانب باشد؟  
 زنده تا کی پی تقلید روان خواهد بود؟  
 بچه و دختر ما در عوض علم و عمل  
 وز پی قافله مود روان خواهد بود  
 شاهد و زاهد ما تا به کی از کاکل و ریش  
 در غم شانه ملک دگران خواهد بود؟  
 تاجر ما که برد پنبه و قالین تا کی  
 غافل از قاعده سود و زیان خواهد بود . . . .  
 پیش ازین بود ز تبعیض نژادی سخنی  
 بعد ازین بحث و جدل بهر زبان خواهد بود  
 دیگران گر سوی مریخ و قمر ره سپرند  
 ما زمینگیر جهان تا که جهان خواهد بود  
 علت کار حریفی ز ظریفی پرسید  
 که ازین وضع رهایی به چه سان خواهد بود؟  
 گفت ای تنبل بیچاره! ز چشم من و تو  
 «راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود» حافظ

علم چون نیست و عمل نیست لهذا ای دوست  
مه همانیم که بودیم و همان خواهد بود  
زور بازو به جوان زبید و تدبیر به پیر  
پیرو پیر اگر نسل جوان خواهد بود  
تا بود همسفران یخ زده از خواب گران  
دل «طالب» چو جرس گرم فغان خواهد بود.

روزگار روزگار است از ص ۱۸۷ دیوان

« منال بلبل اگر با منت سر یاری ست » حافظ  
که خوار و زار بود هر که کار او زاریست  
بیا که بر تو گهر های راز عرضه کنم  
اگر تورا ز دل ای جان سر خریداریست  
« چنان چه گنج میسر نمی شود بی رنج  
عروج بر فلک سروری به دشواریست » حافظ  
از آن ز ذروه عزت به خاک افتادیم  
« که مست جام غروریم و نام هشیار نیست » حافظ  
به ریش و سجده فرییم مده، برو واعظ  
که زهد خشک تو مانند خشکه سرداریست  
از آن محیل مزور که خیر خواهد دید؟  
که خود ز جد و پدر کاسه لیس درباریست . . .  
چه تو، چه ظالم رشوت ستان، چه دزد طریق  
چرا که کار شما هر سه مردم آزاریست  
مراسم غبطه به طبع روان تو «طالب»  
که در محیط ادب خیر و فیض تو جاریست.

از تضمینات فراوانیکه از دیوان حافظ گرفته میتوان قضاوت نمود که پیرو سبک حافظ و مخلص او بوده است. کمال کلام و زیبایی و ملاحظت شعر طالب را وقتی بیشتر مشاهده میکنیم که مخمسات طالب بر غزل های زیبای حافظ را میخوانیم. این بخش دیوان طالب را اوج کلام او خوانده میتوانیم. متن کلام حافظ را طوری با افکار خود تلفیق داده که گویی یا شاعر در عصر حافظ زندگی نموده و یا حافظ را به عصر خود دعوت نموده است. غزل های حافظ را بسی شعرا برای مخمسات خود انتخاب نموده باشند؛ ولی فکر نکنم که با زیبایی کلام طالب همسری کرده بتوانند. برای مستدل نمودن مدعای خود، این مخمس زیبا را طور استشهاد تقدیم میدارم:

سروش عرش (مخمس بر غزل حافظ) ص ۲۱۷ دیوان

گر نه اهل ظلم و کین انکار محشر می کنند  
پس عداوت از چه با آل پیمبر می کنند؟  
پیکر دین را چرا بر نوک منبر می کنند؟  
« واعظان چون جلوه بر محراب و منبر می کنند  
چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند »  
ای که گم کردی نشان کوی یار مهربان  
یار در آغوش و داری از غم هجرش فغان  
چشم دل بگشا که بینی شاهد جان را عیان

« ای گدای خانقه، باز آ که در دیر مغان  
می دهند آبی و دل ها را توانگر می کنند»  
اشک گلگون است چون بر روی عاشق آبروی  
در مصیبت خانه فرزند پیغمبر بیوی  
جز بدخشان دلت این لعل زیبا را مجوی  
« بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی  
کاندرانجا طینت آدم مخمر میکنند»  
کی تواند جسم آلوده که اشک جان شود  
جان علتمند هم کی قابل قربان شود؟  
پشت پا بر نفس زن تا مشکلات آسان شود  
خانه خالی کن دلا، تا منزل جانان شود  
کین هوسناکان دل و جان جای دیگر میکنند  
کفر و انجام یزید سفله از آغاز پرس  
مشربش را از شراب و شاهد طناز پرس  
راز پشت پرده را از محرمان راز پرس  
« مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس  
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند؟ » . . .  
مدعی را گو که دم بر بند از گفت و شنفت  
پرتو شمع هدایت را کسی نتوان نهفت  
غیر « طالب» مسلکان دُرّ این معنی نسفت  
صبحدم از عرش می آمد سروش عقل گفت  
قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می کنند.

و در نظمی که یک غزل تقریباً مکمل شاعر مشهور زبان پښتو رحمن بابا را به تضمین گرفته اند حد اقل بنده مثال دیگر آنرا به این زیبایی ندیده ام. از این تضمین قدرت فهم و نظم پښتوی شاعر ما هویداست و حتی شاعر هم متوجه این حقیقت شده است و در آخر کلام خود اشاره به این حقیقت نموده و به کمال کلام خود مباحثات میکند و مینویسد که مردم در حیرت خواهند شد که از یک هزاره چنین شعر پښتو را میشوند.

بڼه عمل د لاري مل دی

نه محتاج د تاج و گنج نه د سریر یم  
مستغنی هم له پاچا هم له وزیر یم  
چي ایري کیمیا کوي هغه اکسیر یم  
« که می خوک په امیری شمیري امیر یم  
که می خوک په فقیری شمیري فقیر یم»  
چي لمبی یې پورته کیري له وزرو  
په بل اور دی څه حاجت د سمندرو  
زه خو نه غوارم ژوندون د بی هنرو  
« صدقي لره یې غوارم د دلبرو  
هسي نه چي په دنیا پسي ز هیر یم»  
که نظر کړي کاینات او دي دنیا ته  
سلسله د تعاون دربنی تاته  
تعاون دا دی چي وگوري و ماته

« هم پند اخلم هم پند وایم و هرچاته  
 زه د خینو یم مرید د خینو پیر یم»  
 عاشقانو ته خپل عشق پیر کامل دی  
 عشق چي نه وي د تش علم څه حاصل دی  
 تاثیر نه لري تسبیح که زره غافل دی  
 « د خرقې خدمت هرگوره ډېر مشکل دی  
 که نه زه و دغه کار وته په خیر یم»  
 د پتنې د سرې لمبې نه څه پروا ده  
 زه عاشق یم د عشق درد ماته دوا ده  
 لکه گل په پرېشاني کې مې خندا ده  
 « لکه شمع په خندا کې مې ژړا ده  
 له عالمه پټ پنهان د زره په ویر یم»  
 د انسان زره آینه عشق یې صیقل دی  
 بڼه عمل د لاري مل ضرب المثل دی  
 عشق مې خوی عشق مې مسلک عشق مې عمل دی  
 « په هجران کې خیال د یار راسره مل دی  
 په زندان کې د یو سف سره اسیر یم»  
 مجنون غورځوي که ځان د عشق و اوروته  
 نه گوري د عاقلانو و پیغور ته  
 زه چې گورم د دنیا و شورماشورته  
 « نسته بله آزادي تر دغه پورته  
 چې بندي د یار د زلفو په ځنځیر یم»  
 ریشتیا دا ده که زاړه دي که ځلمیان دي  
 هزاره طالب پښتو ته ټول حیران دي  
 عاشقان په خاکساري کې پاچهان دي  
 « خوشحالا و او دولتاً مې غلامان دي  
 زه رحمان په پښتو ژبه عالمگیر یم»

روح محمدحسین طالب قندهاري شاد و یادش پاینده باد.



[په افغان جرمن آنلاین پورتال کې د جهانی صاحب آرشیف](#)